

سال ( ۱۷۴۷ ) میلادی  
بازتولد یک کشور کهن

**اثر:**

**موسوی**

**ویراستار:**

**احمد پوپل**

تاریخ نشر سومین بار رساله  
( ۳۰ جنوری ۲۰۱۷ )

به جای مقدمه :

این نهمین سال چهار سال قبل در جراید " شهروند " ، " مردم " و " افغان رساله " نشر گردیده ، چهار بار هم به صورت جزوه های کوچک چاپ و در دسترس خوانندگان قرار گرفته است . مگر با تأسف به علت مطالب مطروحه در آن هیچ گاهی امکان آنرا نیافت تا در سایت های انترنتی پر خواننده انتشار یابد .

اینک که پور تال "افغانستان آزاد - آزاد افغانستان" به کار خویش آغاز نموده به مشوره دوستانی که مشوره آنها حیثیت حکم را دارد ، بار دیگر تقدیم خوانندگان گرانقدر پورتال می گردد . امید است مورد پذیرش خوانندگان ارجمند قرار گیرد .

موسوی ( ۰۹/۰۹/۰۸ )

حاکمیت دست نشانده و صادر شده، ذهن و فکر مردم را به مسایل دیگری که الویت مبارزاتی ندارند؛ معطوف و منحرف سازند. با فرض نیت نیک داشتن، می توانند عناصر، احزاب و نیروهای جاهل، نادان و بی معرفتی باشند که به اصطلاح عوام بعد از (۴۰) سال گدائی هنوز تفاوت شب جمعه و شب شنبه را نمی دانند؛ در غیر آن به صورت کامل روشن است که چنان عناصر، احزاب و نیروها به مثابه ستون پنجم دشمن به خاطر ایجاد استخوان شکنی های قومی و ملیتی در خدمت استعمار قرار داشته و آب به آسیاب امپریالیزم و ارتجاع می ریزند.

داشتن چنین موضعی، به این معنی نیست که هیچ کس حق نداشته باشد تا مسایل مربوط به ملیت ها و ستم ملی را در کشور مطرح سازد و یا هر آن که به طرح چنین مطالبی دست می یازد به صورت حتم جاسوس و دست نشانده دشمن است؛ بلکه هدف از طرح مسأله می باید روشن و مشخص باشد، که آیا در خدمت ارتقای شناخت ملیت ها و اقوام از همدیگر و در نتیجه استحکام وحدت آنهاست و یا این که غرض از طرح چنان مسایلی، به علاوه منحرف ساختن اذهان و افکار مردم از مستعمره بودن کشور و پیشبرد مبارزه ضد امپریالیستی، به مثابه یک تاکتیک مؤثر در خدمت استعمار قرار دارد.

اوجگیری طرح مسایل مبهمی در قبال اسم افغانستان، ملیت های ساکن آن، اسامی قبلی این خطه مانند خراسان، باختریا باکتريا و آریانا که به صورت عمده از طرف ("کاروان" پچک های اخلاقی) \_ در کتاب خود "زندان پل چرخي" ( دوزخ استعمار روس در افغانستان)، پوهاند داکتر "روستار تره کی" در صفحه "۹۶" از گرداننده جریده "کاروان" با همان صفات یادآوری می کند \_ ویک عده افراد معلوم الحال دیگری که تا هنوز لقمه های "خاد" (و.ک.گ.ب.) را به صورت کامل هضم ننموده اند و در مقامهای بالا با دست نشانندگان روس، از تره کی و امین گرفته تا ببرک و نجیب، همیاری و همکاری داشتند، صاحب این قلم را واداشت تا بدین جنگ ناخواسته و تحمیلی داخل شده از موضع یک انقلابی مربوط یکی از اقلیت های قومی

## سال (۱۷۴۷) میلادی باز تولد یک کشور کهن

با اطمینان می توان نوشت که افغانستان کنونی، نه تنها در آسیا بلکه در تمام گیتی یکی از محدود کشور هائی ست که بخش اعظم تاریخ آنرا در جریان بیش از پنج هزار سال به علاوه جریان در گریه ها و نبرد های طبقاتی بین طبقات متخاصم، مهاجرتها با جابه جایی های گروهی، مبارزات و جنگهای آزادیخواهانه نیز می سازد. ماحصل آن جابجایی ها و جنگها \_ صرف نظر از ویرانیها، کشتارها و عقب ماندگی های همه جانبه \_ التقاط فرهنگ های مختلف، ادیان مختلف، مدنیت های متفاوت، زبان های گوناگون و تیره های مختلف قومی و نژادی در یک محدوده کوچک جغرافیائی بوده، کشور را به مثابه موزیمی از افکار، عقاید، ادیان، تیره های قومی و نژادی و زبان های متعدد در آورده است.

چنین کشوری در اساس با کشور های به اصطلاح "یک ملیتی و یکدست" متفاوت بوده، به علاوه این که ویژگیهای خاص خود را دارد، در بسا مواقع "حساسیت" هائی نیز در آن به وجود می آید که فقط با برخورد درست و انقلابی به آن، می توان ضمانت بقای آن را به دوش گرفت، در غیر آن این امکان وجود دارد که دشمنان پیدا و پنهان وحدت کشور به فکر پیاده کردن نقشه های شوم استعماری خویش افتاده، شیرازه وحدت و یگانگی آن را از هم بدرند.

یکی از آن موقعیت های حساس، به نظر من، زمانیست که کشور مورد تجاوز امپریالیستی قرار گرفته، موجودیت عینی و هویت ملی آن به خطر مواجه باشد. در چنان شرایطی هرگاه فرد، حزب و یا هر نیروئی که خواسته باشد در عوض دعوت ملت به وحدت در دفع تجاوز امپریالیستی و سرنگونی قهری

۶- نقش و موقعیت ملیت ها و اقوام سراسر کشور را در بستر زمان و بنا بر سطح فرهنگی و آمادگی های مادی روانی همان زمان به سنجش گرفت. از نظر من ظلمی بزرگتر از این وجود ندارد، هرگاه بخواهیم اعمال و کردار گذشتگان را با فهم و ارزشهای قرن بیست و یکم به نقد کشیم، در حالی که گذشتگان نه تنها در کشور خود ما سده ها از ما جلو تر می زیستند، بلکه از آنجائی که افکار ما به شدت از تحولات اخیر در قرن (۱۹ و ۲۰) اروپا و امریکا تأثیر پذیرفته، در نتیجه فاصله زمانی سده ها افزایش بیشتر یافته اند. نباید این نکته را فراموش نمائیم که آنها محصول زمان خود بودند و می باید با آنها در قید محدوده زمان خودشان به ارزیابی نشست.

۷- قبل از آن که دست به قلم برده می شود اندکی به خود زحمت داده در باره اساسات موضوع مورد بحث، به یکی دو کتاب مراجعه، و به گفته زنده یاد "حسین خان استاد کیمیا معروف به حسین ایزومیر"، محصول مغز به صورت مدفوع حیوانات مریض به بیرون پرتاب نگردد، در غیر آن هر قدر پای نیت نیک هم در میان باشد، محصول مغز تعفن افزا خواهد بود و بس.

با در نظر داشت نکات فوق، می پردازم به مقاله آقای "چهره نما" که زیر عنوان "منشا اصلی بدبختی های افغانستان" در شماره (۳۷) ماه عقرب سال (۱۳۸۳) خورشیدی مطابق (۵۰۲۶) آریائی و اکتوبر (۲۰۰۴) میلادی، در نشریه " فرورغ " چاپ تورنتو، به نشر رسیده بود. امید ("کاروان" پچک های اخلاقی و سیاسی) - چون سرکی در جمع خود ندارند تا آن گفته عوام "از سرک تا پچک" زمینه بیابد - این برخورد را به مثابه یک مبارزه جوئی علنی تلقی و با امکانات گسترده ای که از خوان "نعمت" شوروی سابق و امریکای امروزی در اختیار دارند سیمیناری را در هر سطحی که توانائی جذب همقطاران شان را دارند تدارک و دایر نمایند؛ باشد در آنجا، در یک فضای به صورت کامل آزاد و دیموکراتیک، با تکیه بر اسناد تاریخی معتبر قدیم و جدید، پاسخ منطقی همه و یا لاقل برخی از سؤالاتی را که " کاروانیان آنچنانی " از دیر باز

ابراز نظر نمایم. اما قبل از باز گشائی نوشتار "چهره نما" و نمایاندن چهره و نیات واقعی نامبرده از لابه لای نوشتارش، توجه خوانندگان محترم را به نکات آتی جلب می نمایم:

۱- نه به خود حق می دهم و نه هم به کس دیگری تا از طرح سالم چگونگی ترکیب ملیت ها و اقوام کشور که در اصل می باید در خدمت تحکیم وحدت آگاهانه و داوطلبانه تمام ملیت ها و اقوام قرار داشته باشد؛ جلوگیری به عمل آرد.

۲- تجارب تاریخی کشور ها در تمام اعصار به ویژه در قرن بیستم، ثابت نموده تنها آنهایی به امر وحدت ملیت ها و اقوام صادق اند که حق تعیین سرنوشت ملتها را تا جدائی کامل آنها از همدیگر به رسمیت بشناسند.

۳- همانطوری که روشنفکران پیشرو ملیتی که دست بالا و تعیین کننده در امور دارند، موظف اند تا با قاطعیت علیه شوونیزم عظمت طلبانه ملیت خودی به مبارزه برخاسته و در کنار ملیت های تحت ستم به خاطر حق تعیین سرنوشت آنها تا جدائی کامل، مبارزه نمایند؛ روشنفکران پیشرو ملیت های مقهور، نیز وظیفه دارند تا علیه ناسیونالیزم تنگ نظرانه، کور و راسیستی ملیت خودی به مبارزه برخاسته، وحدت ملیت ها را در یک پیوند مبارزاتی و زنده تأمین نمایند.

۴- در کنار هدف قرار دادن وحدت ملیت ها و اقوام، روشهای مؤثر، سازنده و لازم را نیز در خدمت تحقق هدف خود مورد استفاده قرار داده، روشنگری تاریخی و سیاسی را با هوچیگری خلط نمایند.

۵- با حفظ حرمت و احترام به تمام اقوام و ملیت های کشور، در نگرش تاریخی خود بدون حب و بغض "علی و عمر" اندیشیده و بنویسد، به علاوه این نکته را همیشه به خاطر داشته باشد که در درون هر ملیتی اعم از فرادست و فرو دست، طبقات حاکم و محکوم وجود دارند که نباید گناه و جنایت یکی را به دامن دیگری نوشته و در قضاوت عواطف و احساسات شخصی، ملیتی، قومی، مذهبی و یا زبانی را دخیل نمایند.

در نظر داشت بار مثبت و منفی آنها ویا با عدم توجه به معانی آنها فقط از روی آهنگ ردیف نمائیم. این تقاضا محدود به "چهره نما" نشده گردانندگان پیدا و پنهان " فروغ " را نیز شامل می گردد. چه با در نظر داشت انتقاد یکی از همکاران قلمی " فروغ " که از آرایش و پیرایش مقاله اش توسط آن نشریه شاکی بوده و همان مقاله را در نشریه دیگری با همین تذکر به نشر رسانید، " فروغ " حق دارد تا اگر به مضمون یک مقاله دست دراز نمی کند اغلاط املائی آنرا اصلاح نماید. ترس دارم عدم توجه به این پیشنهاد " فروغ " را اسم بی مسمی ساخته به ضدش مبدل نماید، که به یقین نه شما خواستار آنید و نه هم کسی دیگری. شاید بد نباشد به خاطر این که پیشنهاد، اتهام تلقی نگردد، یکی دو نمونه مختصر از نوشتار آقای "چهره نما" را بیاورم:

آقای "چهره نما" در بند اول مقاله شان می نویسند: "... بلکه این روز های سیاه محصول ریشه های سستبری است که در عمق تاریخ افغانستان نهفته میباشد..."

با آن که طی صفحات بعدی مجموع بند را از دید تاریخی و سیاسی باز گشائی خواهم نمود، لازم به یاد آوریم که کلمه " سستبر " را هرچند در تمام فرهنگ ها به " کلفت، گنده، درشت و دارای قطر زیاد" معنی کرده اند، اما هیچ گاهی چه در متون قدیمه و چه هم در آثار ادبی جدید، کار برد این واژه بار منفی نداشته و تا جائی که صاحب این قلم به آن برخورد داشته است، این واژه در همه حال به خصوص وقتی تنها به کار رفته بار مثبت داشته است. واژه مورد نظر وقتی با " رو، روی" به صورت واژه مرکب "ستبر روی" به کار رفته بار منفی داشته است. به علاوه خود می دانید که بی توجهی به بار مثبت و منفی یک واژه ، معنی جمله را از اساس تغییر داده خواننده را به این فکر می اندازد که نکند جناب شما طرفدار و هوا خواه آن " ریشه های ستبر " تشریف داشته و به ستایش آن پرداخته اید که اگر چنین باشد با اجازه "ستبر روئی" تان را می رساند. در همان جمله، از آنجائی که "ریشه ها" به صورت جمع آمده، به همان علت، فعل "بودن" نیز که به شکل

نشخوار می کنند، یافته و آنرا در خدمت استحکام و حدت ملیت ها و اقوام کشور قرار دهیم.

در آغاز خود را مکلف می بینم تا از آقای "چهره نما" تشکر نموده از ایشان تقاضای دوستانه ای نیز بنمایم:

تشکر از آن بابت، که ایشان از جمع "کاروانیان آنچنانی" اولین فردی هستند که عمق نظرات و نیات شانرا به صراحت بیان داشتند، چه تا حال همه من جمله صاحب این قلم فکر می نمودیم که دعوا بر

سر " نامگذاری " کشور به " افغانستان " ، " خراسان " ، " باکتريا ، باختر " ویا " آریانا " است که می شد آن مشکل را بعد از تمهیدات همه جانبه

تبلیغاتی در یک شرایط آرامی که سربازان آمریکائی، انگلیسی و متباقی شرکای جنایتکار آنها، بر جمجمه خلق ما لگد نمایند و از در و دیوار کشور خون و آتش نبارد، به رفراندوم گذاشت و حل نمود؛ اما اینک از لطف آقای "چهره نما" می فهمیم که نه خیر مشکل نامگذاری نیست؛ بلکه مشکل

عرض وجود کشوری ست در سال (۱۷۴۷) میلادی.

از دید آقای "چهره نما" بد بختانه و از دید من و امثال من خوشبختانه موجودیت کشور افغانستان اکنون واقعیتی ست عینی ؛ خارج از ذهن همه ما ؛ که نه تنها سوسیال امپریالیزم شوروی و اقمارش نتوانستند آنرا از میان بردارند ؛ بلکه امپریالیزم جنایتگستر امریکا ، انگلیس و شرکاء نیز نخواهند توانست آنرا از میان بردارند. از شور بختی "کاروانیان آنچنانی"، ریشه های موجودیت این کشور آنقدر در بستر تاریخ فرو رفته که هیچ نیروی را ظرفیت از بین بردن آن نباشد.

خواهش دوستانه من از آقای "چهره نما" آن است که قبل از پرداختن به حرفهای بزرگی چون موجودیت افغانستان را سیاه روز نامیدن، اندکی متوجه املا و انشای شان باشند. هرچند، ما همه در کشوری زیست می کنیم که زبان حاکم فرهنگی در آن زبان مادری ما نیست و چه بسا زبان مطالعاتی برخی ها را همین زبان حاکم بسازد، با آنهم به هیچ صورت حق نداریم تا مروج اشتباهات و خطاهای املائی و انشائی شده و واژه ها را بدون

گروپ بعد از ختم آن ، وقتی با امضای یک فرد بیرون داده می شود باید از لحاظ نگارش توحید یابد - این کاستی در تمام مقاله مشهود است - و اگر چنان نباشد باید پذیرفت که فهم آقای "چهره نما" را آخرین کتابی که خوانده اند ؛ می سازد. بدین معنی که قید یک کلمه با صور مختلف املائی، تأثیر پذیری آقای "چهره نما" را از یکی دو مضمونی که در همان زمینه در همین اواخر خوانده اند ؛ می رساند.

به خاطر اجتناب از تطویل این نوشته، سایر خطا های املائی و انشائی شانرا می گذارم برای خودشان و با اجازه جناب و یا جنابان شان می پردازم به تحلیل نوشته از دید تاریخی و سیاسی :

"چهره نما" اولین بند نوشته را چنین آغاز می نماید:

" برخلاف آنچه دیگران می اندیشند، من بدین باورم که بد بختی کشور ما نه از کودتای داود خان شروع شده و نه از روز های (۸و۷) ثور. بلکه این روز های سیاه محصول ریشه های ستبری است که در عمق تاریخ افغانستان نهفته میباشد و به پنداشت من سال ۱۷۴۷ میلادی را باید یک روز شوم و سر آغاز تمام بد بختی های بیش از دو و نیم قرن وطن ما شناخت." از آنجائی که "چهره نما" حریف تخیلی خود را که گویا سر آغاز بدبختی افغانستان را بدون ارتباط با گذشته و در نظر داشت حاکمیت مناسبات فرتوت فئودالی در یک کشور " نیمه فئودالی و نیمه مستعمره"، از فاجعه های (۸و۷) ثور می داند، مشخص نمی سازد، می توان حدس زد که قصد وی از چنین آغازی ، تلاشی ست مذبحانه و تلویحی در جهت تبرئه جنایتکاران و خیانتکاران (۸و۷) ثوری ، که با ناچیز و کوچک شمردن جنایات و خیانت های آنها ، و انداختن آن کوهواره ننگین به گردن گذشتگان آنها یکجانبه و تنگ نظرانه ، صورت می پذیرد. \_ در رابطه با تبرئه خیانتکاران جنایت پیشه و بی آرم (۸ ثوری) نویسنده تلاش تلویحی را در سطور بعدی مقاله اش صراحت بیشتر بخشیده حتی تعدادی از آنها را " مفاخر ملی " کشور می داند که در جایش بدان خواهم پرداخت. \_

استمراری آن با آوردن پیشاوند استمراری "می" آورده شده است، می بایست به شکل جمع " می باشـــند " آورده می شد. چون از این نوع خطا ها در سراسر نوشته به ویژه فقره ماقبل آخر، ستون دوم خیلی زیاد می باشند؛ توجه تانرا بیشتر بدان معطوف می دارم. ویا به صورت مثال می توان کار برد " قبیلوی " را در ستون اول بند سوم نشانی نمود:

واژه "قبیله" که در اصل منشای عربی دارد وقتی به شکل " صفت نسبی " در زبان دری به کار گرفته شود، به مثابه یک کلمه "عربی فارسی " که به "ه" غیر ملفوظ ختم گردیده، هنگام اتصال با "ی" نسبت، به صورت "ئی" نوشته می شود، یعنی آنهائی که از فرط علاقه!! و عشق به زبان فارسی دری و ملیتی که ادعای انتساب به آن را دارند چشم دیدن برادران هم میهن شان را نداشته روز ایجاد کشور افغانستان را که لا اقل بیش از یک و نیم میلیون انسان برای زنده نگهداشتن نامش در نیمه دوم قرن بیستم جان خویش را فدا نموده و هنوز به خاطر حفظ آن ، توده های میلیونی ما و پیشاهنگان انقلابی شان حاضرند از خون خویش مایه گذارند ؛ "ریشه های" سیاه روزی تلقی می گردد لا اقل باید به همان زبان "دری" وفادار مانده مروج غلط نویسی نگردند.

آقای "چهره نما" در جمله اخیر ستون دوم مقاله ، باز هم "قبیله" را به صورت ترکیبی "عربی فارسی" آن با املای "قبیله ای" تحریر داشته اند. از آنجائی که باز هم کلمه به معنی " صفت نسبی " به کار رفته درست نبوده تا آنرا با املای "ای" تحریر دارند، چه همه می دانیم که "ه" غیر ملفوظ با "ای" زمانی متصل می گردد که " ی " وحدت و یا نکره باشد؛ مانند: " خانه ای، لانه ای " ...، که در اینجا چنین موردی در تصور ننگند.

این که چرا آقای "چهره نما" دریک مقاله، یک واژه را به دو شکل متفاوت املائی انشاء می نماید، خواننده را به اندیشه می اندازد که نویسنده را "چهره نما" معرفی داشتن ، تلاشی ست به خاطر اختفای یک " کاروان آنچنانی "، که اگر چنین باشد اصول نگارش ایجاب می نماید تا کار یک

امپریالیسم روس و امپریالیسم امریکا و شرکاء است که مبارزه آزادیخواهانه خلقها را توحش و بربریت معرفی می دارند.

### چهره نما!

از روی لطف نقاب تزویر از چهره بردار و چهره بنما ، تا همه به وضاحت ببینند که در زیر آن نقاب ، کدام مزدوری چهره پنهان نموده که با چنین " ستمبر روئی " امروز ، سال ایجاد افغانستان را سپاهروز می داند ، فردا روز راندن انگلیس را به همان صفت معرفی می دارد ، پس فردا خیزش خلق ما را علیه متجاوزین شوروی سابق تخطئه می کند ، تقدیس ازقاتلین و تجاوز کاران امریکائی را که بنا بر احصائیه های خودشان تا کنون بیش از (۵۰۰۰۰) انسان بیگناه میهن ما را به خاک و خون کشیده اند ؛ همین اکنون با سجده برده وار بر معبد "دیموکراسی امریکائی" و "انتخابات آزاد" آن ، در دستور کار دارند و منتظر پس فردا ها نیز نیستند. راستش را بخواهید از تو و " کاروان پچک های سیاسی و اخلاقی " که افتخار و سر بلندی را در آستان بوسی و رقیب امپریالیزم \_ پچک اخلاقی کاروان که در زندگی شخصی تجربه مستقل زیستن را نداشته و همیشه به " پای " کسان دیگری راه رفته است ، بدون در نظر داشت قربانیهای بیدریغ خلق ما در رویارویی با سوسیال امپریالیزم شوروی سابق ، حکومت قبلی را به باد انتقاد می گیرد که چرا در زمانش به پیمان تجاوزکارانه " ناتو " نه پیوسته اند \_ می دانند ؛ نمی توان چیزی بیشتر از این انتظار داشت.

" چهره نما " در همان بند آورده شده می نگارد:

" به پنداشت من " ، تا جایی که مطالعات تاریخی صاحب این قلم اجازه می دهد این پندار نیز اگر تلقین شده نباشد ، نمی تواند بدون تأثیر ، " نگاهی به تاریخ جهان" اثر جواهر لعل نهرو ، " تاریخ سیاسی افغانستان" از سید مهدی فرخ و صد ها کتاب دیگری نباشد که از طرف دشمنان میهن ما ، آنهایی که موجودیت افغانستان به مثابه خاری ست در چشمان سلطه طلب آنها ، نگارش یافته و تازه به دست " کشف " ما " چهره نما" افتاده و وی می خواهد با اتخاذ مواضع جدید دوستان و رفقاییش را در " کاروان آنچنانی

از کجا معلوم که راز پنهان و غرض از آن تلاشهای مذبوحانه ، کتمان و دفاع نویسنده ها ، از عملکرد خودش و یا خودشان ، در دوران سیاه و تاریک آن نظامها نباشد. که اگر این طور نیست ، چطور می توان به خود حق داد که جنایات و خیانتهای - تره کی ، امین ، ببرک ، نجیب ، کشتمند ، خالقپار ، حسن شرق ، ربانی ، حکمتیار ، دوستم ، مسعود ، سیاف ، مزاری ، ملا عمر" و سایر همقطارن شانرا به پای یک ملیت نوشت و آنها را با تمام قربانی ها و از جان گذشتگی ها مسؤول مصیبت ها و ویرانیهای اخیر دانسته ، افتخار آنها را که بعد از حدود (۶۰۰) سال بی هویتی و در تحت انقیاد همسایگان واجانب بودن ، به این خطه هویت مستقل بخشیده با ایجاد افغانستان و رسانیدن آن به سرحدات طبیعی و تاریخی ، در تاریخ جاودانه شده اند تخطئه کرد.

در قسمت دوم فقره " چهره نما" با افزودن بر " ستمبر روئی " خویش ، پا را از آنهم فراتر گذاشته سال ایجاد افغانستان معاصر یا به عبارت دیگر استقلال و کسب هویت مستقل افغانستان را " یک روز شوم و سر آغاز بدبختی های بیش از دو و نیم قرن " وطن ما معرفی می دارد ، بدون آن که به این بحث به صورت عمیق وارد شوم که چه کسانی روز حصول استقلال را سیاه روز و سر آغاز مصیبت ها می دانند چه به یقین همه می دانند که فقط استعمار و مزدوران خود فروخته استعمار به روز حصول آزادی کشور ها چنین طرز دیدی دارند ؛ بحث را در سایر ابعاد ادامه می دهم.

این استعمار انگلیس بود که روز آزادی افغانستان را در هند و سایر مستعمرات ماتم ملی اعلام داشت ، این تره کی ، امین ، ببرک و نجیب بود که خیزش خلق ما را که به غرض حصول استقلال صورت پذیرفته بود ، تخطئه نموده به مثابه روز های سیاه افغانستان نامگذاری نمودند ، این ربانی ، مسعود ، ملا عمر ، کرزی و سایر همقطاران خیانتکار شان بوده و هست که هر نوع حرکتی را علیه خود و اربابان شان ، سیاهکاری و زندیق دانسته ، محکوم می دارند بالاخره این سوسیال

آیا در اصل چیزی از حملات چنگیز، تیمور و بعد ها بابر باقیمانده بود و یا خیر؟

چطور هست که به صورت اساسی یک بحث جامعه شناسانه را در رابط با تقابل، رویارویی و امتزاج اقوام، ملیت ها و مدنیت هابه صورت آفاقی به راه اندازیم وطی آن راز پیروزی و بقای مادی و فرهنگی این و یا آن قوم، قبیله و ملیت را بر دیگری به ارزیابی گیریم؟ چطور هست این راز را باز گشائی نمائیم که چرا مردمانی که مقابل هجوم سفاک ترین و متشکل ترین ارتشی که تا آنروز دیده شده بود توانستند مقاومت نمایند، نتوانستند علیه مهاجرت‌های پراکنده؛ اما دوامدار مردمی از لحاظ فرهنگی وامکانات مادی به مراتب عقب مانده تر و فقیر تر ایستادگی نمایند؟

هرگاه تاریخ افغانستان را از جهتی به مطالعه گیریم که جواب سؤالهای بالا را دریابیم، خواهیم دید که (۱۷۴۷) نه تنها سال شوم و سر آغار بدبختی نبوده، بلکه "بازتولد" دیگری بوده برای یک کشور پارینه، اخگر فروزانی بوده از درون خاکسترهای نیمه مرده، که باید پاس آنرا داشت و به مثابه "روز ملی"، روز احیای یک کشور آنرا جشن گرفت. چیزی که در تمام دوران حاکمیت خاندان بارکزائی، زیر فشار مستقیم انگلیس و رقابت های خاندانی، هیچ یک از زمامداران آن خانواده جرئت آنرا نیافتند تا عظمت آنرا بیان دارند.

هر گاه امکان آنرا می داشتیم که ضم این مختصر، نقشه تاریخی، سیاسی و بشری افغانستان (۱۷۴۷) و (۳۰) سال قبل آنرا تدوین می نمودم در روی نقشه خود می دیدید که در آن ایام از کشور باستانی افغانستان چه باقیمانده بود؟ در حالی که صفحات شمال هندوکش بعد از خرابیهای چند قرنه مغولها تازه از طرف ازبکها، تاجیکها، و ترکمنهای ماورای "آمو دریا" پر نفوس می شدند که خود را به صورت منطقی امتداد قدرتهای برخاسته از آن می دانستند، صفحات غرب در کل و بخشی از صفحات جنوب غرب زیر سم تنگ نظران مذهبی و خرافه پسند "صفوی" خورد می گردیدند و صفحات جنوب و شرق کشور وحتى کابل کهن، زیر سلطه و استیلای مغولان هند

"غافل گیر نماید؛ اما این را نمی توانست بفهمد که با آن "کشف" کوس رسوائی خود و همقطارانش را بلند تر از قبل به صدا در می آورد. و اما از لحاظ تاریخی در رابطه با همان جمله باید نوشت:

چطور است که یکبار همت به خرچ داده با تمام اعوان و انصار تان سیمیناری را تدارک ببینید تا در آن شهر ها و قلمرو افغانستان کنونی از زمان حملات چنگیز تا نهضت هوتکی ها به ارزیابی و بحث گرفته شود؟ چطور است که خاندان "کرت" را در هرات با تعداد قلمرو شان بازنگری نمائیم؟ چطور است که یکباراز "سیستان" با تمام شهر های پر عظمت و معمور آن از "جوین" تا "ناد علی" و از "بست" تا "زرنج" و "چخانسور"، از ایالتی که به ایالت (۱۰۰۰) نهسر مسما بود یکبار یادمانی نمائیم و ببینیم که بعد از اولین هجوم چنگیز مغول در (۱۲۲۲) میلادی و تخریب شهر و نابودی "نصره الدین شاه سیستانی" و در تعقیب آن تسخیر کامل آن ایالت (۱۲۲۹) چه باقی ماند و کارش به کجا کشید که از طرف ملک های فراه اداره شده و "ملک قطب الدین سیستانی" در چه وضعیتی قرار داشته و چند نفر تبعه داشت؟ چطور است که مسافرت خود را در مسیر حرکت چنگیز ادامه داده شهر های "غور، قندهار، زابل، غزنی، کابل، بگرام، پروان، بامیان، شهر غلغله و شهر های شمال هندوکش را نیز به ارزیابی گیریم تا دیده شود که در آن زمان کشور کنونی افغانستان در چه موقعیتی قرار داشته است؟

چطور است که در عوض دامن زدن به بحث های افتراق آمیز و "ایرانی زده"، یک بار به خود زحمت داده جغرافیای بشری شهر های جنوب هندوکش، حوزه آبی "هیرمند" و حوزه آبی "هریرود" را تدوین و تکمیل نمائیم تا دیده شود در جریان قرون (۱۵ و ۱۴) میلادی که بیشترین حیات مسکن گزینی و باشندگی بین پشتونها و توطن آنها در حوزه های آبی در فوق تذکار یافته، صورت پذیرفته، و از کوه های سلیمان \_ امکان نداشتید ورنه آنرا از قفقاز دور تر می بردید \_ سرازیر شده اند باشندگان بومی آن مناطق در چه موقعیتی قرار داشتند؟

## ۱- خراسان :

بدون آن که خود را درگیر معانی کلمه " خراسان " و این که از کجا آمده بسازم ، که در این باب دانشمندان علم زبان را صلاحیت بیشتر باشد تا صاحب این قلم ، باید بنویسم که در مجموع بر اساس مطالعه کتب و متون قدیم زبان فارسی ، خراسان به " سرزمین شرق " ترجمه ، و گاهی یکسان و در عوض یکدیگر به کار رفته اند. این کلمه به صورت تقریبی در حوالی قرون (۵۰۴) میلادی در تاریخ راه یافته ، اگر آنچه را نویسنده صاحب نام و محقق برازنده ایرانی " سعید نفیسی " در کتاب " احوال و اشعار رودکی سمرقندی " از قول یک مؤرخ ارمنی می نویسد ، بپذیریم ، (( " ...آریان از سوی باختر مادا و پارس است و تا هندوستان گسترده است ... این ایالت یازده ناحیه دارد... این ناحیه را ایرانیان " خراسان " می نامند یعنی " شرقی " ))

این نامگذاری بیشتر به اساس عدم اطلاع دقیق از نواحی و شهرهای آن به یک کلمه " خراسان " ، " شرقی " ، " خاور " خلاصه شده ، از نظر معنی تاریخی آنچنان جذابیت خاصی را دارا نیست تا برایش یخن دریده سینه چاک نمود.

بعد از تهاجم اسلام قدیم ترین فردی که از خراسان یاد می نماید " امام احمد بن یحیی بن جابر بغدادی مشهور به البلاذری متولد اواخر قرن دوم هجری " می باشد. نامبرده در کتاب معروفش " فتوح البلدان " که در قرن سوم هجری (۲۵۵) تحریر یافته ، از مواجهه ارتش اسلام در قرن اول هجری بعد از فتح ولایت " کرمان " و توابع آن ، با نام " خراسان " ، تذکر داده می نویسد که آنها: **ولایت نیشاپور ، ولایت هرات ، ولایت مرو ، ولایت تخارستان ، ولایت بلخ ، ولایت ماورالنهر و ولایت خوارزم**... را بخشهای آن ولایت به شمار آوردند .

کتاب "ظفرنامه " تألیف " رنجیت امر نات " هندی که در سنه (۱۲۵۱) هجری در لاهور طبع شده به احتمال اغلب آخرین کتاب تاریخی است که " خراسان " را به همان مفهوم قبلی " بلاذری " به کار برده ، از "

دست و پا زده در بهترین صورت ارزش آرامگاه های سلاطین آنها را داشتند و مصیبت تا جائی عمق و پهنا داشت که حتی نهضتی با پیروز مندی و وسعت هوتکی ها ، تفکر ایجاد کشور مستقل را نداشتند و جوانان این کشور را در دفاع از "ارض روم" با دفاع از خاک ایران به کشتارگاه می فرستادند ، می توان عظمت سال(۱۷۴۷) و روز بنیانگذاری افغانستان و افتخار تاریخی جلسه " شیر سرخ " را درک نموده به تمام شرکت کنندگان در آن جلسه به ویژه " احمد خان ابدالی " به مثابه بنیانگذاران ومعماران افغانستان کنونی عرض احترام نمود

بلافاصله دو نکته را باید یاد آور شوم :

۱- ارجگذاری را می توان از کسانی توقع داشت که فرزندان این مرز و بوم اند ، نه آنهایی که وارثین سببی ویا تاریخی نپرو ها ، فرخ ها ، و سایر دشمنان پیدا و پنهان افغانستان اند.

۲- ادای احترام به " احمد خان ابدالی " و برازنده ساختن نقش وی در دادن مفکوره و ایجاد کشوری مستقل ، به هیچ صورت نمی تواند چنان تعبیر گردد که صاحب این قلم بر شمشیر خونچکان " احمد شاه درانی " بوسه زده جنایاتش را در حق خلق هند ستایش می کنم که هر گز چنین مباد!

چهره نما در بند دوم نوشته اش چنین ادامه می دهد:

" در این تاریخ قبایلی بر خراسان مسلط گردیدند که قبلاً از کوه های سلیمان و آن سوی دریای سند به سر زمین حاصلخیز و با فرهنگ خراسان سرازیر شده و پیش از آن جز به درد اجیر شدن و جنگیدن و چپاولگری در رکاب لشکر های مهاجم و غارتگر حکمرانان منطقه ، نمی خوردند. چنانچه در زمان ما پاکستان از این طوایف نیروی جنگی به نام طالبان به وجود آورده و به جان مردم ما انداخت "

از آنجائی که در فقره بالا چندین مطلب به هم گره خورده و هر یک می باید به صورت جداگانه توضیح گردد ، به خاطر سهولت در کار و درک آسانتر ، مجموع مطالب فقره را به قسمت های جداگانه تقسیم و هر یک را در حد امکان یک مقاله به تفصیل خواهم شکافت:



۱۴\_ حدود العالم من المشرق الی المغرب ، نویسنده نامعلوم بین قرن پنجم تا هشتم

۱۵\_ چهار مقاله ، ابوالحسن احمد عروضی سمرقندی ، قرن ششم هجری

۱۶\_ جهانکشا ، جوینی ، قرن هفتم هجری

۱۷\_ معجم البلدان ، یاقوت حموی ، قرن هفتم هجری

۱۸\_ تقویم البلدان ، ابوفدا ، قرن هشتم هجری

۱۹\_ نزهت القلوب ، حمدالله مستوفی ، قرن هشتم هجری

۲۰\_ رحلته ، ابن بطوطه ، قرن هشتم هجری

۲۱\_ حدیقه الاقالیم ، بلگرامی ، قرن دوازدهم هجری

و صد ها و هزاران کتاب تاریخی ، دیوان اشعار ، سفر نامه ها ، تحقیق های تا حدودی قابل اعتبار مستشرقین غربی و روسی ، با در نظر داشت آن که حتی در همان یک کتاب ، متناسب با سال ، عمر و تجربه نویسنده بین صفحه های آغازین و آخرین ، در تعیین حدود و ثغور خراسان اختلاف های فاحشی وجود دارد و با در نظر داشت آن که در مقاطع مشخص تاریخ آن حدود و ثغور کاهش ها و افزایش هائی داشته ، و با حفظ این ملاحظه که اکثر آن کتب به نثر قدیم زبان فارسی به شدت متأثر از حاکمیت زبان عربی تحریر و یا ترجمه شده اند ، و عبارات آن به قدری ثقیل و غلیظ تحریر یافته که ناگزیر در پوهنخی ادبیات و علوم بشری رشته تاریخ مضمونی به نام " متون قدیم " توسط یک مستشرق تدریس می گردید . \_ با تأسف استادان داخلی پوهنخی چندان علاقه به تدریس آن مضمون نداشتند \_

آیا این لاقل بی مبالاتی و غیر مسؤولانه نیست که در چنین شرایطی که کشور ما اشغال گردیده واز در و دیوار آن خون می بارد و سر نوشت خلق ما در کاخ سفید رقم می خورد ، در عوض دعوت مردم به وحدت و یکپارچگی به منظور پیشبرد امر مبارزه استقلال طلبانه ، و سازماندهی توفان سهمگین از قطرات پراکنده و مجزای ملت بدان منظور ؛ موجودیت کشور را زیر سؤال برده ، نیروهای رزمنده میهن را به دنبال " نخود سیاه " خراسان سرگردان نمود ؟ \_ " لاقل " را که در آغاز بند بالا آمده فراموش نکنید ! \_

احمد شاه درانی و جانشینانش " به نام پادشاهان " خراسان " یادهانی می کند.

خواننده عزیز آیا می توانم از " چهره نما " بپرسم که در این فاصله زمانی " چهار سال کم ، یک هزار سال " به چه تعداد کتاب در رابطه با این خطه " افغانستان ، خراسان ، باکتر یا ، آریانا " تحریر یافته و کسی که به خود حق می دهد که سال " باز تولد " یک کشور را سیاهروز و یک ملیت را چپاولگر و سرباز مزدور خطاب کند ، با چه تعداد از آنها آشنائی دارد؟

هرگاه مشخص تر بپرسم که از کتب آتی چه تعداد از آنها را با نام می شناسد؟ چه تعداد از آنها را به چشم دیده ، چه تعداد از آنها را خوانده و به چه اندازه از آن خوانده ها فهمیده است ؟

۱\_ فتوح البلدان ، بلاذری قرن سوم هجری

۲\_ المسالک و الممالک ، ابن خرداد به ، قرن سوم هجری

۳\_ تاریخ طبری ، محمد بن جریر طبری ، قرن سوم هجری

۴\_ البلدان ، ابن الفقیه ، قرن سوم هجری

۵\_ مسالک الممالک ، ابراهیم بن محمد الا صطخری ، قرن سوم و چهارم هجری

۶\_ تاریخ بخارا ، ابوبکر جعفر بن محمدالنرشخی ، قرون سوم و چهارم

۷\_ اشکال العالم ، ابی القاسم بن احمد الجیهانی ، قرون سوم و چهارم

۸\_ تاریخ بیهقی ، ابوالفضل محمد بن حسین بیهقی ، قرون چهارم و پنجم هجری

۹\_ شاهنامه فردوسی ، ابوالقاسم فردوسی ، قرون چهارم و پنجم

۱۰\_ منتخبات مسعودی ، ابوریحان محمد بن احمد معروف به البیرونی

قرن پنجم

۱۱\_ زین الاخبار ، ابوسعید عبدالحی بن ضحاک بن محمود گردیزی قرن

پنجم

۱۲\_ سفر نامه ناصر خسرو بلخی ، قرن پنجم

۱۳\_ تاریخ سیستان ، نویسنده ها گمنام ، قرون پنجم تا هشتم

شهر ، خصوصیت ذاتی دولتهای شهری ، نقش توطئه آمیز و تفرقه افکنانه خلفای عباسی در به هم اندازی اداره های محلی و موانع طبیعی و تاریخی ؛ باعث گردید که تثبیت حدود دقیق خراسان مشکل لا ینحل باقیماند . روی همین اساس جغرافیه دانهای آن عصر بالا خره به این نتیجه رسیدند تا خراسان را به دو بخش عام و خاص تقسیم دارند ، که اگر خراسان خاص با جا دادن باختر در خود شامل ولایات نیشاپور ، هرات ، مرو ، تخارستان ، بلخ ، ماورالنهر و خوارزم بر طبق نوشتار بلاذری می شد ، خراسان عام با کمی اختلاف همان حدودی را شامل می شود که بعد ها امپراتوری درانی بر آن حاکمیت داشت چنانچه در حدود العالم از حدود اربعه خراسان صحبت به میان آمده می نگارد ، شرق آن هندوستان ، شمال آن رود جیحون ، غرب آن گرگان و جنوب آنرا بیابان سند و بیابان کرمان که هر دو با آبهای بزرگ محاط اند ، می سازد .

با در نظر داشت آن حدود جغرافیائی اگر برایتان امکان موجود است از روی لطف یکبار آن حدود اربعه را که حدود العالم معین می دارد بر روی نقشه ترسیم دارید ، بعد از آن ، نقشه مرتبه را با نقشه های قلمرو درانی به مقایسه گیرید و آن وقت در مورد " احمد خان ابدالی " و متباقی (۶۰) تن شرکت کننده در جلسه " شیر سرخ " اظهار نظر نمائید . راستی چطور هست قبل از ادامه بحث به این سؤال انتزاعی پاسخ دهید :

فرض می کنیم که روسها در پلان اشغال کشور ما در همکاری با "آخوند های " ایران و " نظامیان " پاکستان قسمی موفق می شدند که این کشور را به سه قسمت تقسیم و موجودیت تاریخی آنرا برای سده ها از میان بر می داشتند ، به ادامه فرض قبلی ، ده ها و یا صد ها سال بعد تر فرزندی از من نوعی ، توی نوعی \_ اگر نشان از پدر نداشته باشد \_ و یا اوی نوعی ، با مایه گذاشتن از جان ، در همکاری با سایر نیرو های موافق در آن زمان ، تحت قیادت خود ، دشمنان سه گانه را از میهن خویش رانده و یک دولت جدید بر روی ویرانه های تاریخی کشور اجدادی خود بنیان گذارده عمران نمایند ، آیا عملکرد آنها را مثبت ارزیابی می کنید و سالروز چنین " باز تولدی " را

آقای " چهره نما " ! امید است از این طرز صحبت و نوشتار من خشمگین نگردید چه خود نوشته اید که " آینه شکستن خطاست " پس نباید از طرز نوشتار من آزرده خاطر باشید . باز هم به خاطر ایضاح بیشتر موضوع و کمک در رفع کدورت احتمالی تان نمونه کوچکی از طرز دید یک کتاب را در رابطه با خراسان آورده بحث را ادامه می دهم :

در صفحه (۲۳) " تاریخ سیستان " طبع تهران در سال (۱۳۱۴) هجری ، که به احتمال اغلب بین قرون (۵ و ۸) هجری نگارش یافته ، مطلب را چنین می یابیم : نقل به مضمون :

تمام این خطه چهار بخش می باشد ، خراسان ، ایران ، نیمروز ، باختر . در این تقسیمات چهار گانه باختر را در شمال و نیمروز را در جنوب دانسته ، بقیه را به دو بخش شرقی و غربی منقسم می نماید ، شرقی آن خراسان و غربی آن ایران . هرگاه بحث را ادامه دهیم می بینیم که در صفحه (۲۴) آن در حدود نیمروز " سیستان " شهر های ذیل را نیز شامل می داند : بست ، قندهار ، زمین داور ، کابل ، اسفزار ، بوزستان ، ولستان ، غور ، کشمیر ، گردیز و غزنی .

هر چند بلاذری که حدود (۲ الی ۴) قرن پیشتر از مؤرخین نا معلوم تاریخ سیستان کتابش را تحریر داشته است ، با یک تذکر کوتاه گره یکی از معضلات تاریخی را در قبال جغرافیای تاریخی منطقه کشوده است ؛ وی در صفحه (۴۰۰) کتابش می نگارد : نقل به مضمون :

از آنجائی که دومین موج سپاه اعراب راجع به منطقه معلومات چندانی نداشتند و صرف با نام سه ولایت " سیستان (سجستان) ، کابل و سند " آشنائی داشتند لذا هر آنچه را در جنوب هندوکش ، حوزه آبی هریرود و حوزه آبی سند الی بحیره عرب فتح می کردند ؛ در همان محدوده می گنجاندند .

مگر با آنهم تثبیت حدود و ثغور " خراسان " در طول اعصار به مثابه یک مشکل باقیماند ، زیرا از یکطرف همان عنصر نا آگاهی و از جانب دیگر موجودیت نا آرامی ها ، کشمکش ها ، انتقال مراکز قدرت از این شهر به آن

های داخلی، چنین با اشمئزاز نگریسته شده که اکنون شما بدان اشتغال دارید؟ اگر این مهاجرتها در کل مورد قبول نباشد و آنرا مانع تکامل و رشد نیروهای مولده ارزیابی می‌دارید، چطور هست که اندکی مهاجرتها کتله‌های انسانی را در اعصار مختلف از ماورای آمو نیز به ارزیابی گیریم؟ با کدام معیار قضاوتی مهاجرت اقوام "یوچی، پوچی" و یا کوشان را که طی دو قرن اول قبل از میلاد از سواحل بحیره کسپین به سیر دریا و بعد ها در بلخ متوطن شدند و اساس مدنیت درخشانی را روی استخوانهای خرد شده باشندگان قبلی آن دیار اعمار نمودند، آریائی و از خود می‌دانید و با افتخار بدان "متخلص" می‌شوید، مگر نقل مکان یک بخش از مردم خود منطقه را از محلی به محل دیگر، گناه کبیره ای می‌دانید که حتی گناهان "روپاه‌ها و بزهای" شورای نظر را نیز بر پای آنها می‌نویسید؟ این کدام معیار قضاوت است که اسکائی‌ها در سیستان، ترکها در غزنه، ترکها و مغولان در هرات و کابل بیگانه شناخته نشده، احدی حاکمیت آنها را ماتم نمی‌گیرد که چه، حتی بر مرگ شان مرثیه نیز می‌سرایند، اما، وقتی اقوام و قبایل چندی بنا بر ضرورت‌های زمان در تابعیت از قوانین رشد لا ینقطع تمدن بشری بر روی اراضی تا حدودی عاری از سکنه و بی صاحب، بنیاد یک حیات جدید را گذاشته و زیست باشندگان را انتخاب می‌نمایند و در تکامل آن طرز حیات، در همکاری با سایر باشندگان آن محل، با راندن قهری بیگانگان، اساس یک دولت جدید را می‌ریزند، روز آمدن شانرا سپاهروز معرفی داریم؟

چطور هست حال که پای باشندگان اصلی و مهاجرین به میان آمد، یکبار به تاریخ مراجعه نموده و به مثابه کار تحقیقی و روشنگرانه به سؤال باشندگان اصلی چه کسانی بودند؟ پاسخ منطقی دهیم. بر اساس تمام متون قدیمه و تحقیقات باستان شناسانه سیل اول مهاجرت آریائی‌ها در منطقه به حدود (۲۵۰۰) قبل از میلاد می‌رسد، در حالی که بنا بر آثار کشف شده در "قره کمر" آن مدنیت بیش از (۲۰) هزار سال عمر دارد، چطور هست بنویسید که قبل از آریائی‌ها، این میهن به کدام نژادی تعلق داشته تا به مثابه

جشن می‌گیرید و یا با سپاهروز اعلام کردن آن در پیروی از بازماندگان دشمنان موجودیت میهن ما، ماتم خواهید گرفت؟ این که شما چه خواهید کرد مربوط خودتان می‌باشد، اما همین قدر بدانید، فقط با پاسخ روشن بدین سؤال، بدون اگر و مگر، است که مرز یک میهن پرست و یک خاین به وطن مشخص می‌گردد. امید است اکنون که معنی حرف تان، برای تان روشن شد، اگر امتداد تاریخی و سببی متجاوزین نیستید از تاریخ، خلق ما و این همه جانباخته‌ای که برای آزادی من و تو و سر افرازی میهن خون داده اند معذرت خواسته در عمل از خود انتقاد کنید در غیر آن می‌دانید که تاریخ چه حکمی در مورد خواهد داشت!

باز هم در ادامه بحث لطف نموده پاسخ دهید که وقتی "کاروانیان آنچنانی" از خراسان دم می‌زنند منظور شان کدام خراسان است؟ خراسان خاص و یا خراسان عام؟

اگر منظور "خراسان خاص" است می‌توانید شما به نمایندگی از بقیه همفکران تان "کاروانیان آنچنانی" بنویسید که بقیه کشور را قصد دارید به کی بگذارید؟ نه کند همان افواه‌هایی که در هنگام حاکمیت سیاه "ربانی \_ مسعود" در کابل وجود داشت که آنها قصد داشتند تا به قیمت واگذاری بخش‌هایی از افغانستان \_ مناطق پشتون نشین و گویا تنها شهر های کابل و پروان معضله آفریده بودند \_ به پاکستان؛ حاکمیت خویش را تضمین نمایند، حقیقت غیر قابل انکاری بوده که من و امثال من از کم و کیف آن اطلاع کامل نداریم؟

و اگر منظور خراسان به مفهوم "عام" است \_ در شرایط کنونی که توانمندی حفظ سرحادات فعلی و راندن قدرتهای متجاوز امپریالیستی در ما به مقایسه با سابق کاستی‌هایی دارد، طرح مسایلی چون خراسان بزرگ همان "نخود سیاهی ست" که طراحان آن بدان وسیله قصد خاک پاشیدن به چشم مردم را دارند \_ دیگر این همه داد و فریاد برای چیست؟ مگر طبق آن حدود مناطق کوه‌های سلیمان شامل خراسان نبوده که جا بجائی ساکنان آنرا به سایر نقاط ماتم می‌گیرید؟ از چه زمانی تا اکنون، مهاجرت

همه با انتخاب " احمد خان ابدالی " در عمل خلاف روابط قبایلی رای داده ، و بنیاد یک " سلطنت متمرکز فئودالی " را گذاشتند . دولتی که از تمام اقوام و ملیت های افغانستان فئودال های آنرا با خود داشته و متناسب با توانائی و قابلیت هر یک از آنها ، به شغلی توظیف شدند ، هر گاه خواسته باشید در این زمینه معلومات بیشتر به دست آرید می توانید به تاریخ " حسینی " و تألیفات " پوپل زائی " مراجعه و لست کامل را از نظر بگذرانید. این که قیادت و رهبری جلسات و در ختم محصول آن " دولت " را ملیت پشتون داشت خود عوامل دیگری دارد که در صورت علاقه و ضرورت می شود در آینده به آن پرداخت . اما آن قیادت به هیچ صورت به معنی نفی دیگران نبوده ، نه تنها این سیاست در حیات " احمد شاه درانی " ادامه داشته و چه بسا در بعضی موارد به تکرار خونریزی ها انجامید و در اصل مفهوم " دُر دران " خوبترین گواه از حاکمیت طبقاتی یک طبقه " فئودالان " می باشد ، بلکه در دوره های بعدی در زمان بارکزائی به قوت خود باقیمانده ، حتی تا همین اواخر در کنار خان های دوسره چون خان محمد خان ها و امثال وی ، رحیم غلام بچه ها نیز وجود داشتند که هر یک متناسب به توانائی و ظرفیت فردی و امکانات قومی کاری و وظیفه ای در خدمت حفظ و بقای سلطنت متمرکز فئودالی به دوش داشتند .

بلافاصله باید افزود که در آن شرایط ، با در نظر داشت شرایط عینی و ذهنی جامعه ، در داخل کشور و حتی در خارج از افغانستان ، که نه تا آن روز کشور مستقل امریکا وجود داشت و نه هم انقلاب کبیر فرانسه به پیروزی رسیده بود و یا کسی از اصحاب دایرةالمعارف (دیدرو ، مونتسکیو . . . ) و روسو اطلاعی داشت ، تا نمونه های دیگری در سطح جهانی وجود داشته باشد ، بنا بر فهم همان زمان و در همان مقطع گامی بود در جهت رفاه مردم .

ما حق نداریم بنا بر فهم امروز خود از تکامل اجتماعات بشری و انقلاب های سده های (۱۹ و ۲۰) از " احمد خان " و سایر " شرکت کنندگان " جلسه " شیر سرخ " توقع این را داشته باشیم که آنها می بایست جمهوری فدرال ، دیموکراتیک و یا سوسیالیستی به وجود می آوردند . \_ مطلبی که قافیه

وارثین اصلی این خطه شناخته شوند ؟ فراموش نکنید ، این که گفته اند اگر مست گیرند هر آنچه هست گیرند ، واضح ترین نمود خود را در همین مورد متباز می سازد .

در رابطه با کلمه خراسان تا همین جا بسنده نموده ، به مصداق آن که " در خانه اگر کس هست یک حرف بس است " از تفصیل بیشتر خود داری می نمایم .

## ۲- حاکمیت قبایلی ؟ :

آقای " چهره نما " ! وقتی در نوشتار تان از تسلط " قبایلی " نام می برید منظور تان کدام قبایل است ، اگر منظور تان همان طوری که از لا به لای سطور بر می آید اقوام مربوط ملیت پشتون باشند آیا خود وسایر " کاروانیان آنچنانی " متوجه شده اید که با کار برد یک کلمه " قبایلی " دو خبط بزرگ مرتکب شده اید ؟

خبط نخست آن که شما با این حکم ، جامعه شناسی علمی را زیر پا کرده ، آنهایی را که بیشتر از صدها سال ، در یک مرحله جدیدی از ساختار اجتماعی اقتصادی ( فئودالیزم ) وارد شده بودند ، و الزاما به طبقات ( فئودال و دهقان ) منقسم شده بودند با یک چوب زده منکر طبقات متخاصم اجتماعی در آن زمان شدید و بر اساس همان طرز دید نتوانستید ماهیت دولت ابدالی را که یک " سلطنت متمرکز فئودالی " بود ، درک نمائید و آنرا با یک اداره قبایلی عوضی گرفتید .

خبط دوم شما ، نا توانی تان در درک ماهیت نشست " شیر سرخ " بود . اگر بنویسم که تا هنوز شاید فرصت نکرده باشید که لست (۶۰) نفره آن نشست را از نظر بگذرانید امید است خطا نرفته باشم ، چه اگر این کار را می کردید به یقین می دانستید که در ایجاد مجدد افغانستان کنونی و " باز تولد " آن بعد از ویرانی های غور و حملات مغول ، این تنها پشتونها و یا به زعم شما " قبایل " نبودند که از جان مایه گذاشتند و افتخار ایجاد افغانستان کنونی را کمانی نمودند بلکه نمایندگان " فئودال های " سایر اقوام و ملیت ها اعم از تاجیک ، هزاره ، ازبک ، بلوچ ، قزلباش ، سادات . . . نیز شرکت داشتند که

استحکامات شهر بلخ ویران گردید، وقتی سلطان از هند بر گشت واز قضایا مطلع شد، مردمان بلخ را به جرم مقاومت که باعث خرابی استحکامات شده بود، مجازات و جبران خساره اخذ نمود. به علاوه نباید فراموش کرد که ما نمی توانیم اعمال و کردار گذشتگان را به فهم امروزی و با معیارها و ارزشهای اخلاقی امروز به ارزیابی بگیریم که اگر چنین نمایم از ارسطوی بزرگ، یک مدافع نظام برده داری و از بزرگترین رهبران اسلامی تجاوز گران جنسی بالای اطفال باقی خواهد ماند. در نتیجه شرکت اقوام پشتون در جنگها بنا بر معیارهای آن زمان به مقایسه با شرایط کنونی نمی توانسته عین قباحت را داشته باشد، و اما در شرایط کنونی با فهم امروز ما از تحولات اجتماعی و ارزشهای آن، نه تنها به مثابه آدمکش اجاره ئی در آمدن امر قبیح و محکوم است \_ به این بحث در سطور بعدی باز خواهیم گشت \_ بلکه به علاوه سرباز مزدور و قلمزن مزدور و یک شکم نانی \_ "پچک اخلاقی کاروان" در کتابش "در چنگال خونین کمونیزم" جریان مهمانی های آنچنانی اش را در شورا به یک شکم نان و تهیه گزارش خلاصه نموده، نیز قابل باز خواست بوده، برای آقای "فرهنگ" و جانشینانش از قبیل "کاروانیان آنچنانی" بیجا نخواهد بود تا "کلاه" خویش را محکم نگهداشته و "لنگ حمام" هر قدرت سیاسی نگردند.

#### ۴- نفی مطلق یک ملیت:

آقای "چهره نما" وقتی در همین بند، در مورد یک ملیت، ملیتی که لا اقل در هر دو طرف خط تحمیلی دیورند در حدود (۲۰) میلیون جمعیت دارد و متشکل از اقشار و طبقات مختلف است و در آن طبقات زالو و استثمار گر، در کنار دهقانان، پیشه وران و کارگران صنعتی؛ صاحب عین هویت اند؛ می نوشتید: "جز به درد اجیر شدن و جنگیدن و چپاولگری در رکاب لشکرهای مهاجم و غارتگر حکمران منطقه، نمی خوردند" از آنجائی که دشمنان موجودیت افغانستان طیفهای گوناگون را شامل می گردند، در حالی که برخی اسلام پناهی نموده، روپوش اسلام بر تن دارند و با القاب "مولوی، حاجی، قاری" و امثال آن دین فروشی می کنند و عده ای دیگر

بافان چپ از تمام تاریخ طلبکارند \_ آنچه آنها در همان مقطع تاریخی انجام دادند امری بود درست و به جا، و اما تلاشی که امروز از جوانب طرفین در گیر در قدرت (باند های ربانی - مسعود و ظاهر - کرزی) به خاطر اعاده چنان حاکمیتی در پوشش های مذهبی و یا غیر مذهبی وجود دارد یکی از خاینانه ترین اعمالیست که می توان از انسان قرن بیست و یکمی انتظار داشت. در اخیر این مبحث صمیمانه پیشنهاد می نمایم که اگر زحمت نباشد از روی لطف، اصطلاحات (سلطنت متمرکز فئودالی، سلطنت شاهی اشرافی، سلطنت شاهی مطلقه، سلطنت شاهی استبدادی و سلطنت شاهی مشروطه پارلمانی) را بار دیگر مرور نموده، پایه های مادی، تفاوتها و ویژگی های آنها را مشخص سازید به یقین خالی از نفع نخواهد بود.

#### ۳- سرباز مزدور و چپاولگر:

تا جائی که مطالعات صاحب این قلم به وی اجازه می دهد می تواند بنویسد که شاید آقای "فرهنگ" اگر نه اولین، اما به یقین بر جسته ترین نویسنده ایست که از اقوام پشتون به مثابه سر بازان مزدور یاد آوری نموده است. "فرهنگ" که بر اساس همان همکاری و تساند "خاینین" تمام اقوام و ملیت ها با خاندان غدار طلائی و حاکمیت مزدوران روس تا آخرین روزی که در کابل گذاره می توانست \_ بدیل قابل تعویض در دسترس نبود \_ به دوام چند دهه خدمت به خاندان غدار طلائی، کار نامه سیاهش را با خدمت در رکاب مزدوران روس به مثابه مشاور صدارت، نیز کامل تر ساخت؛ یا نمی تواند و یا نمی خواهد بفهمد، که جامعه هند آن روز در دوام سیستم طبقاتی پارینه، که جامعه و اتباع آن کشور را به چهار طبقه (برهمن، جنگجو، اهل حرفه و تجار، زارع) تقسیم نموده بود، هر بخش از کتله های بشری به نا گزیر باید در همان محدوده سیستم، عملکرد خویش را عیار می نمودند.

این مناسبات تنها در هند آن چنان شدید نبوده بلکه در بسیاری از مناطق دیگر آسیا و حتی اروپا نیز به شدت به آن عمل می شد. چنانچه، در جریان یکی از مسافرتها "سلطان محمود غزنوی" به هند، مهاجمین ماورای آمو بر بلخ هجوم برده، بنا بر مقاومت مردمان بلخ علیه متجاوزین، بخشهایی از

ملاحظه ای، جای شرم دارد تا کس ویا کسانی چنین ابراز نظر نمایند، از دید جامعه شناسی علمی نیز گویای سفاقت و بلاهتی ست در خور "چهره نما" و آنانی که با وی در چنین اعتقاد سخیفی هم عقیده اند.

آقای "چهره نما" آیا می دانید که فاشیزم هیتلری قبل از پرداختن به آن جنایات هولناک در جنگ دوم جهانی که وجدان جامعه بشری از آن معذب و بهانه ای گردیده در دست صهیونیستهای اسرائیل در کشتار خلق فلسطین، به کدام تبلیغات نژاد پرستانه ئی اشتغال داشتند؟ وقتی هیتلر بعد از کسب قدرت، لا اقل (۶) میلیون یهود بی پناه را در کوره های آدم سوزی به آتش کشانید، می توانی بنویسی که جنابعالی و سایر هم قطاران تان چه نقشه ای برای ملیت پشتون در سر دارید که چنین بی باکانه حکم "به درد نخوری" به آنها می نمائید، نکند نقشه هائی از قبیل "رواندا" و نسل کشی در میان باشد و مردم افغانستان از آن اطلاع ندارند؟

آقای "چهره نما"! اگر اندکی بتوانی از تحت تأثیر ناسیونالیزم تنگ نظرانه و کور ملیتی ات بیرون آمده، لااقل به مثابه فردی که می خواهد تحقیق نماید به خود زحمت داده و انسان درد مند کنری را که پوست بز \_ بزکابل نه \_ برتن ویوغ بردوش \_ اعم از زن ویا مرد \_ درکناریک حیوان، مشغول شخم زدن یک پارچه زمین "پوست گاوی" است؛ بینی؛ دیگر به خود حق نخواهی داد تا محتوای طبقاتی دولتهای قبلی را تخطئه و تمام ملیت پشتون را چپاولگر معرفی داری.

در این که طبقه حاکمه ملیت پشتون غارتگر وچپاولگر بوده هیچ جای شکی وجود ندارد، اما این مسأله تنها منوط به طبقه حاکمه آن ملیت نگردیده، خصلت طبقاتی تمام طبقات حاکمه در تمام ملیت ها از پشتون، تاجیک، هزاره، روس، ازبک، جرمن، انگلیس، فرانس... غارتگری وچپاولگریست. "آقای محترم!"

اگر کسی بیاید و با تکیه بر غارتگریها، چپاولگریها، خود فروشیها، قاچاق بریها و میهن فروشیهای مشهود و مستند ربانی، مسعود، فهیم، دوستم، مزاری و سایرین؛ بنویسد که بلی، \_ "هفت کوه سیاه در میان" \_ تمام

بعد از سالها عضویت در نهاد پرورش یافته در دامان روس اشغالگر یعنی "سازا" بد شان نمی آید تا مارکسیستهای اسلامی نا مگذاری کردند، بیشترین بخش آنرا شیفتگان لیبرالیزم غربی، با "دیموکراسی امریکائی" و "انتخابات آزاد" از همان قماش می سازند، لازم است بپرسم که شما بر مبنای کدام طرز دیدی به چنان احکامی رسیده اید؟

می توانید بنویسید که چنان طرز دیدی را بر اساس کدام مکتب فکری نگاشتید: اسلام، لیبرالیزم غربی ویا کمونیزم ماسکوی؟

اگر اسلام چنین اجازتی را به تو و هم قطارانت داده، می توانی بنویسی که برداشت شما از آیت (۱۳) سوره ۴۹ حجرات وقتی می گوید: "ای مردم ما خلق کردیم آنها را از زن و مرد، و ساختیم آنها را شعبه ها و قبیله ها تا همدیگر را بشناسند، به تحقیق که بهترین آنها نزد خدا متقی ترین آنهاست" چیست؟ وقتی در مورد (۲۰) میلیون انسان بر خلاف نص صریح قرآن، چنان می نویسد، دیگر پای کفر سیاسی در میان نیست بلکه در عمل انکار قرآن و کفر اعتقادی مذهبی در بین است.

لیبرالیزم غربی نیز، لااقل از انقلاب کبیر فرانسه به بعد و اعلامیه حقوق بشر، آنقدر در مورد تساوی انسانها اعم از تمام ملیت ها واقوام بحث نموده که دیگر به جز عناصر فاشیست و نژاد پرست، هیچ فرد با وجدانی به خود اجازه نمی دهد تا یک ملیت را چنان به دشنام گیرد.

و اما در رابطه با کمونیزم نام نهاد ماسکوی تان، از آنجائی که آن تفکر هیچ گونه قرابتی با تفکر بانیان جهان بینی علمی نداشت فقط یک مشت اراجیفی بود که عاملین دستگاه های استخباراتی را سازماندهی می نمود، نه تنها به موزیم تاریخ سپرده شد بلکه ارزش هیچ گونه مکتبی را نیز دارا نیست.

می دانید که در قرن بیست و یکم، نفی یک ملیت به صورت کامل، و همه آنها را چپاولگر و سرباز مزدور نامیدن، و ادعای این که گویا به هیچ درد دیگری نمی خورند به چه معناست؟ نه این که از لحاظ سیاسی، ارتجاعی ترین تفکر نیست که می تواند فردی از آن نمایندگی کند، و بدون هر نوع

اندونیزیائی و جانپان سایر ملت ها در میان شان وجود نداشت که امروز می خواهید تمام آن جنایات را به نام ملیت پشتون رقم زنید؟

این موضعگیری خلاف واقع شما ریشه در کجا دارد؟ آیا باز هم پای " برادران!! عرب" و همکاری های " برادرانه" در میان است که طی سالیان متمادی در کنار مسعود ها، مولوی عارف ها، تورن فیض ها...، با کشتار خلق افغانستان به ویژه انقلابیون پاکباز این میهن، می خواستند " سعادت اخروی!!" کسب نمایند؟

آیا بدین وسیله می خواهید همکاری های شورای نظار و جمعیت اسلامی را با اعراب و " بن لادن" که از طریق " عبدالله عزام" تامین شده بود کتمان نموده بپوشانید؟ و یا این که ناسیونالیزم تنگنظرانه و کورتان، فقط توانائی درک خطا های یک ملیت را به شما باقی گذاشته و دیگر ظرفیت آنرا ندارید تا واقعیت ها را درک و بازگو نمائید؟

با تمام جنایاتی که دولت پاکستان و نیروهای اخوانی آن در حق ملت ما انجام دادند این نکته را نباید فراموش نمود \_ این خواست آگاهانه دولت دست نشانده بود که باید به غرض پوشانیدن دست دراز شوروی در امور، تمام گناهان به گردن پاکستان انداخته شود؛ که با تأسف از طرف عناصر نا آگاه و یا مغرض با همان شدت مورد قبول قرار گرفته، اگر نه تمام، قسمت اعظم بدبختی ها، مصیبت ها و " تراژیدی" ها ناشی از " نقش پاکستان" تبلیغ شده است \_ که اگر بستر جنایات به اصطلاح " حزب دیموکراتیک خلق افغانستان" و سوسیال امپریالیزم شوروی از طرفی و وطنفروشی احزاب اخوانی " حزب، جمعیت، شورای نظار، اتحاد، وحدت... " از طرف دیگر نمی بود، دولت پاکستان و اخوان آن هیچ گاهی به تحمیل و تعمیل نقشه هایشان توفیق نمی یافتند.

به خاطر اجتناب از تطویل کلام که بدون آنهم به قدر کافی مطول شده از باز کردن بحث های اهانت به مؤرخین نامدار میهن وقتی آثار شان با جمله " دروغ و جعل از طریق تاریخ های فرمایشی" \_ با تمام ظرفیت " بز زائی" شورای نظار و " کاروانیان آنچنانی" به گفته مردم، " مگر بز بزایند" تا

ملیت تاجیک و ازبک و هزاره چپاولگر، میهن فروش و چنان و بهمان است، آیا آن قضاوت را صائب می دانی و یا چطور؟ تا جائی که به یک دید تاریخی و واقعیت های عینی بر می گردد، خلق پشتون همانقدر زحمتکش، صادق، امانت دار و از خود گذر است که خلقهای سایر ملیت های افغانستان. کلی بافی و یکی را بر دیگری رجحان دادن می تواند تنها کار کسانی باشد که یا دیر به دنیا آمده اند و یا این که در خدمت دشمنان میهن قرار دارند.

#### ۵ - پاکستان و طالب ها :

در این که دولت پاکستان به صورت عام و اخوان و نظامیان آن کشور به صورت خاص در حق خلق ما دشمنی کرده و طالبان را به غرض کشتار خلق و نابودی میهن ما اعزام داشتند جای هیچ شکی نیست و اما در همین رابطه نباید نکات آتی را نا دیده گرفت :

**الف :** طالب که به وسیله امپریالیزم امریکا مسلح، به وسیله ارتجاع عرب تمویل و به وسیله پاکستان سازماندهی شده بود فقط وقتی توانست بر حیات و ممات کشور و خلق ما سایه شوم خویش را بگستراند، که طی (۱۴) سال حاکمیت مزدوران روسی و (۵) سال جنایات شورای نظار، احزاب وحدت، اتحاد، جمعیت، جنبش و حزب اسلامی (مسعود، مزاری، سیاف، ربانی، دوستم و حکمتیار) دیگر مردم ما به اصطلاح به " بینی رسیده و به سگ راضی" شده بودند و از هر چه " مجاهد" بود بیشتر از یک سگ نفرت داشتند. به عبارت دیگر طالب بر بستر جنایات اخوان (جمعیت، حزب، سیاف، وحدت...) توانست رشد نماید.

**ب :** نباید فراموش نمائید که همین طالبی که اکنون دارید جنایات آنها را به پای " احمد خان ابدالی" می نویسید، در آغاز کار از حمایت همه جانبه رهبران و پیشکسوتان تان از " ربانی تا مسعود" بر خوردار بوده به وسیله آنها تمویل می گردیدند.

**پ :** چه کسی گفته که طالب ها فقط از میان ملیت پشتون سرباز گیری داشتند، مگر هزاران پنجابی، عرب، چیچین، تاجیک، امریکائی،

آغاز می یابد که برای تشخیص و تثبیت چنان شخصیت هائی معیارهای ارزشی متفاوتی را دارا هستیم ، و تا زمانی که ما قادر نشده ایم ارزشها و معیار های خود را توحید نمائیم ، هیچ گاهی موفق به تثبیت این ویا آن فرد به مثابه شخصیت ملی و " قاید ملی " نخواهیم بود . من در این بحث به خاطر آن که از یک طرف ، متهم به ذهنیت سازی و اهانت به این ویا آن فرد نگردم و از طرف دیگر به امر توحید ارزشها و یافتن قاسم های مشترک کمک کرده باشم فقط اعمال و کردار چندی را به مثابه سؤال مطرح می نمایم ، امید است " چهره نما " وسایر " کاروانیان آنچنانی " با معیار های ارزشی و قضاوتی ای که نزد شان محترم هست برایم بنویسند که آیا فرد و یا افرادی با چنان عملکردی قهرمان ملی اند و یا خاین ملی ؟ تقاضای صمیمانه ای که از آنها دارم بی طرفی در قضاوت است چه در غیر آن هرگاه مانند آقای " حق شناس " روابط تسلیم طلبانه ای که از طرف " مسعود " با روسها به وجود آمده بود تقدیس و به سنت " قرار داد حدیبیه " مشابه قرار داده شود و روابط دیگران به حق محکوم گردد ، اصل قضاوت فاقد پایه های اخلاقی تشخیص داده شده بی ارزش خواهد بود . اینک این شما واین هم آن پرسشها :

هرگاه فردی در همسوئی ، هما هنگی و همکاری با یکی از خاین ترین ، بدنام ترین و جنایتکار ترین فرد در تاریخ سه دهه اخیر (گلبدین حکمتیار) ، به کشوری که با ما دشمنی تاریخی داشته ، و موجودیت کشور ما را به مثابه خار چشم خود می بیند ، پناه برده ودر خدمت استخبارات ارتش آن کشور قرار گرفته ، به خاطر ضربه زدن به سرزمین پدری ، تربیه نظامی دیده با عده ای دیگر به مثابه چماق شانتاژ دولت آن کشور صلح و آرامش خلق مارا به هم بزند ؟ بلافاصله باید افزود که هر نوع قرینه سازی تاریخی ویا سیاسی با مهاجرت های ملیونی خلق ما در هنگام اشغال کشور به وسیله روس اشغالگر و حاکمیت نوکران جنایتکارش مردود ومنتفی است .

هر گاه در جریان جنگ آزادیبخش ملی علیه تجاوز گران شوروی ، به خاطر تثبیت پایه های قدرت یک حزب وابسته و مزدور که در عمل در خدمت

آثاری از قبیل " تاریخ افغانستان ، تاریخ بالا حصار ، در زوایای تاریخ افغانستان معاصر . . ." از کهزاد بزرگ ، اثر ماندگار غبار "افغانستان در مسیر تاریخ " ، آثار حبیبی به ویژه اثری که دوصد سال اول بعد از آمدن اسلام را احتواء می کند ویا ده ها نویسنده دیگر بیافرینند \_ ، آنچه را خود " کفر سیاسی " نامیده \_ ضرب المثل مردم که گفته اند " از لانه سخن ریزد واز جنده شبش " می رساند که از " جنده " های سیاسی نباید چیزی بیشتر از شبش " استخوان شکنی بین ملیت ها " انتظار داشت \_ ، سوابق تاریخی چشم کشیدنها ، دست وپا بردن ها و مخنث سازی ها و ارتباط آن با ملیت پشتون ، فرهنگ طایفه حاکم ، بر بر ها \_ که باید بنویسند در عصر حاضر منظورشان از قوم " بربر " کدام ها اند ؟ به تبعیت از ایرانی ها " هزاره " ها ؟! ، که در وقایع افشار تبارز عملی فرهنگ شورای نظر را با گوشت ، پوست و ناموس خود ؛ که به دستور مسعود عملی شده بود ؛ لمس و پرداختند؟ \_ ، چه کسانی " دمل های چرکین تاریخ " اند؟ و اولاد واحفاد آنها کدام ها اند ؟ ، " چهره نما " و ادعای نفرت از تعصبات قومی و ده ها موضوع دیگری که محتوای مقاله "چهره نما " را می سازد ، خود داری نموده اندکی روی جمله " به مفاخر ملی و شخصیت های ملی مورد احترام ما می تازند " مکث نموده ، از قلم بدستانی که نه عینک " شوونیزم عظمت طلبانه " بر چشم دارند ونه هم عینک " ناسیونالیزم تنگ نظرانه وکور " استمداد قضاوت می نمایم :

با تمام حرمت واحترامی که به اصل آزادی عقیده و بیان نزدم وجود دارد ، فکر می کنم این که به " مفاخر ملی وشخصیت های ملی " باید احترام گذاشت به هیچ صورت ناقض آن اصل نبوده وحتی همان اصل آزادی عقیده و بیان می تواند خود در خدمت حرمت گزاری به مفاخر ملی وشخصیت های ملی قرار گرفته ، ضمن استحکام روابط ملیت ها در یک کشور کثیر المله ، به مثابه محور ها ورأس های مشترک ، تمام ملت را به خود جمع نمایند .

مگر از نظر من اصل اختلاف دراین نیست که آیا باید به مفاخر ملی و شخصیت های ملی احترام گذاشت ویاخیر ؟ فکر می کنم مشکل از آنجائی



هرگاه زیرنام دفاع از اسلام، صدها روشنفکر ملیت تاجیک را چه در هنگام مقاومت ضد روسی و چه هم بعد از برآمدن روسها از افغانستان، \_ بنابر اعتراف خودش در کتاب به اصطلاح "مرد استوار و امیدوار به افقهای دور" \_ در ولایات تخار، بدخشان و ولسوالی های همجوار پنجشیر به خصوص "خوست و فرنگ" به نام ستمی به قتل رسانیده باشد؟

هر گاه در یک رقابت افسار گسیخته با "برادر و یار" زمان جوانیش "گلبدین حکمتیار"، بیشتر از نصف شهر کابل را به آتش کشانیده باشد؟ هرگاه در اطاعت برده وار از اعراب هوا خواه "سیاف" دستور حمله بر "افشار نانکچی" را صادر و حتی بر زندهای باردار و اطفال معصوم آن رحم ننموده باشند؟

هر گاه از چاکری برای "آی. اس. آی" افراد مربوطه اش را از جلو رؤسای سابق و آن زمان "آی. اس. آی" به مثابه رسم گذشت به رژه واداشته باشد؟

هر گاه در آغاز از حرکت ارتجاعی و ضد بشری طالبان، جانب داری و حمایت مالی نموده باشد؟

هر گاه بعد از تقریباً چهار سال خونریزی، مجدداً با حکمتیار "کابل سوز" عقد اخوت بسته باشد؟

هر گاه هنگام هزیمت مفتضحانه از کابل، \_ در همین هنگام از طرف مردم کابل مفتخر به لقب "روباه کابل" به دوام لقب قبلی "بز پنجشیر" گردید \_ در عوض دفاع از شهریان کابل و فکر جان آنها، در صدد نجات "نجیب" قصاب خاد برآمده و برای حفظ جان وی دلسوزی نموده باشد؟

هر گاه هنگام هزیمت، حکمتیار "کابل سوز" را بعد از آن همه خیانتها و کشتارها، صبح و سالم تا کندوز رسانیده باشد؟

هرگاه چندین بار باتخاذ سیاست های غلط آگاهانه، مردم دلیر "دند شمالی" را به انتقام کور از گور برخاستگان تاریخ "طالبها" مواجه ساخته باشد؟

استخبارات ارتش پاکستان (آی. اس. آی) قرار داشت، رشید ترین و صادق ترین فرزندان این میهن را با توطئه نیست و نابود نموده باشد؟

هر گاه در جریان جنگ آزادیبخش ملی، که تمام ملت می خواستند تا پای جان برای استقلال و آزادی کشور برزند و در عمل نیز بدان اشتغال داشتند، در یکی از بهترین مناطق استراتژییک کشور، که دشمن هیچ گاهی نمی توانست چون مناطق دشتی و هموار بدان تسلط یابد، در عوض همکاری با مقاومت و آن منطقه را پایگاه مقاومت قرار دادن، با دشمن خاک ما "سوسیال امپریالیزم شوروی" قرار داد متارکه و تساند امضاء کرده، خاطر نیروهای اشغالگر را از بابت آن منطقه استراتژییک آسوده و آرام ساخته باشد؟

هر گاه در دوران روابط تسلیم طلبانه به گفته خودشان "متارکه" و تمدید های علنی و مخفی آن، از فرصت، غیر شریفانه سود جسته، نیروهای مقاومت ملی را از پشت ضربه زده باشد؟

هرگاه به خاطر تحقق "روح معاهده با روسها" که تضمین امنیت بزرگراه سالنگ به غرض تأمین اکمالات دولت غارتگر روس و دولت دست نشانده بود، به سرکوب نیروهای ضد روسی پرداخته و با کشاندن خدعه آمیز "انجنیر سرور" یکی از قهرمانان نبرد در ولایت کندوز مربوط

"ساما" که تا زمان حیات خود وجیهه اش، روسها هیچ گونه امنیتی بین شیر خان بندر و کندوز نداشتند، به روس اشغالگر خدمت نموده باشد؟

هر گاه بنابر اعترافات مولوی "عارف" کوه صافی، مربوط جمعیت اسلامی که تحت فرماندهی مستقیم آن شخص قرار داشت، در نزد مولوی "شفیع الله" از "حرکت انقلاب اسلامی" که با تمام دخالت و شفاعت اعراب حاضر نشد تا از خونش بگذرد و به مثابه یک خاین اعدامش نمود؛ در بدل "سر" هر "سامائی" با گرفتن یک میلیون افغانی در سال (۱۳۶۲) به مثابه آدمکش اجاره ئی، کوه صافی را از وجود اعضای "ساما" پاکسازی و بیشتر از (۳۰) نفر رزمنده آن سازمان را با خدعه در یک ضربت نابود و به روس خدمت

بزرگی نموده باشد؟

از این که با وجود کوشش هایم در تلخیص نوشته ، بحث اندکی به درازا کشید باز هم از خوانندگان عزیز معذرت خواسته به مثابه متمم بحث می افزایم :

در کشوری مثل افغانستان ، که از ملیت ها و اقوام گوناگون پر نفوس شده ، رمز بقا به مثابه یک کشور ، و رسیدن به وحدت ملی ، زمانی می تواند متصور و مقصور باشد ، که به علاوه به رسمیت شناختن " حق تعیین سرنوشت ملیت ها تا جدائی کامل " ، احاد ملیت ها واقوام ، آگاهانه و داوطلبانه به بخش های دیگر از صمیم قلب احترام قایل شده منافع و حقوق آنها را مثل منفعت و حق خود پاس داشته و مصیبت آنها را مصیبت خود داند . از وحدت آگاهانه و داوطلبانه ملیت ها جانبداری نموده آنها را مثل مردمک چشم خود حفاظت نماید ، به اصل حقوق و وجایب مساوی باور مند و معتقد بوده و در عمل به خاطر تحقق آن مبارزه نماید ، در همه حالت منافع مجموع ملت را نسبت به منافع ملیت وقوم خاص برتر دانسته عکس آن عمل نکند ، به خاطر وحدت ملت لا اقل در طرح مسایل ، حالات روانی ملیت ها واقوام دیگر را در نظر داشته باشد ، **باور مند باشد که خون همه ملیت ها واقوام یک رنگ دارد ، رنگ سرخ ، اگر هزاره است و یا پشتون ، اگر تاجیک است یا بلوچ ، اگر ازبک است و یا ترک . . . رنگ خون آنها سرخ بوده و هیچ گونه تمایزی از همدیگر ندارند .**

دسایس و توطئه های دشمنان وحدت ملت را ، درک و در اسرع وقت افشاء نمایند ، به هیچ کس این اجازه را ندهند تا در پوشش دفاع از این ویا آن ملیت وقوم ، افتراق واستخوان شکنی را بین ملیت ها واقوام ایجاد ودامن زنند ، به ویژه در شرایط کنونی که کشور بعد از حدود سه دهه جنگ وخونریزی هنوز هم تحت سیطره و تجاوز امپریالیزم امریکا ، انگلیس و شرکاء قرار دارد و نیروهای منطقه ئی و جهانی رقیب در صدد غارت ، تجزیه وانقیاد کامل آن اند ؛ باید در طرح مسایل ، توانائی ما در حل آن و الویت طرح را در نظر داشت وبه اصطلاح " سنگی را که زور ما به برداشتن اش در مقطع فعلی نمی رسد از جا تکان نداد " که نیروی حیاتی مارا ضایع خواهد

هر گاه با سیاست های تفرقه افگنانه زمینه نفوذ " طالب ها " را در شمال مساعد و بدان وسیله به خاطر حفظ قدرت حزبی و شخصی با بقای کشور بازی نموده باشد ؟

هر گاه با دشمن خاک وقاتل ملت ما روس متجاوز عقد اخوت بسته باشد ؟ . . .

" چهره نما " و " کاروانیان آنچنانی " ! به چنین شخصی ، با معیار های ارزشی که نزد تان وجود دارد چه خطاب می کنید ؟ شخصیت ملی وقهرمان ملی !!

که اگرچنین باشد پس از نظر شما "خاین ملی" چه کسی خواهد بود ؟ چطور هست که یکبار آن ارزشهای گزینشی تانرا تحریر دارید تا بتوان در مورد ، به بحث پرداخته ودر پرتو آن ، خاین ملی را از قهرمان ملی تمیز داد . تا زمانی که شما این کار را انجام نداده اید نباید انتظار داشته باشید تا مردم ادعای شما و " لویه جرگه امریکائی " را به رسمیت شناخته و مانند شما فکر کنند . به یقین می دانید که در تمام دوران مقاومت ضد روسی ، دولت پوشالی ودست نشانده ، با معیار های ارزشی خاص خودش ، تپه " مرزجان " را از کشته های رژیمش پر وآنرا به تپه " شهدا " ملقب ساخت ، نکند از من نوعی انتظار دارید تا آن ادعا را نیز پذیرفته چون " قهرمان ملی!!" تان که به خاطر حفظ جان " ببرک " محافظ گذاشته بود ، حرمت نام آنها را اداء نمایم .

اگر در آن معیار های ارزشی ، وابستگی و عضویت به نهادهای استخباراتی کشور های بیگانه ، تلاش به خاطر تأمین منافع امپریالیزم وکشتار خلق خودی ؛ شاخص قهرمان ملی شدن است ؛ هم آن خصوصیات وهم آن لقب ارزانی خودتان باد !

ورنه لطف نموده معیار های ارزشی تانرا بنویسید تا با مطالعه وبحث روی آن به توحید ارزشها دست یافته و هیچ گاهی ظلمی در حق فردی صورت نگیرد .

ساخت . هر نوع درز اندازی و تشدید اختلاف را بین احاد ملت ؛ در خدمت امپریالیسم و ارتجاع دانسته آنرا محکوم نمود. به نظر من ضمانت بقای ملت و وحدت آن تلاش پیگیر به خاطر ایجاد " سه سلاح خلق " است ، فقط با داشتن آن سلاح ها ، می توان از موجودیت میهن ، استقلال کشور ، آزادی و وحدت ملت و حقوق دیموکراتیک خلقهای سراسر کشور دفاع کرد .  
به خاطر وحدت آگاهانه و داوطلبانه تمام ملیت ها و اقوام مبارزه نموده توطئه گران را افشاء کنید !